

اولین سَوَال این مصاحبه برای من خیلی راحت است، چون مسئولیتی را متوجه من نمی‌کند و پرسشی ساده است، اما به نظر جواب‌دادنش برای شما می‌تواند واجد مسئولیت باشد. ارزیابی‌ها از انتخابات پیش‌روی آمریکا چیست و به نظرتان چه اثری بر سیاست داخلی ما دارد.

شاید پاسخی که می‌دهم برایتان کمی تعجب‌آور باشد. بنده خبرهای انتخابات آمریکا را مثل مردم عادی می‌خوانم و بیشتر از آن پیگیر مسائل آن نیستم؛ چراکه اولاً نمی‌توانیم تأثیرگذار باشیم، دوم اینکه اگر قرار باشد به شکل تخصصی آنجا را پیگیری کنیم –که به نظر غیرممکن است– از پیگیری مسائل داخلی بازمی‌مانیم. بنابراین پیگیر مسائل انتخابات آمریکا نیستیم و ارزیابی خاصی هم ندارم. تنها در این حد که می‌خوانم یا می‌شنوم رای هرکدام چند درصد بالا و پایین شده و خیلی هم روی اینها حساب باز نمی‌کنم. ولی در مجموع می‌توان گفت اگر کسی غیر از ترامپ، در انتخابات حضور می‌داشت، شاید برای ایران خیلی فرق نمی‌کرد کدام نامزد روی کار بیاید. حتی می‌شود گفت فشار دموکرات‌ها به دولت ایران می‌تواند بیشتر از جمهوری‌خواهان باشد، اما ترامپ فرق دارد و او حتی مسئله‌اش فقط ایران نیست؛ با کل جهان به شکل جدیدی برخورد می‌کند و این اهمیت دارد و به نظر من فقط ایران بلکه کل جهان به این انتخابات حساس است. شخصا دوست دارم بایدن انتخاب شود؛ به دلیل اینکه نظام جهانی را به جایگاهی که قبلاً بود، برگرداند و کمی از این فضای تنش بیرون بیاورد. البته واقعیت این است که در زمان ترامپ به مقایسه با دوران بوش یا اوامای، جنگی اتفاق نیفتاده است و شاید این نکته مثبت ترامپ باشد. نباید فراموش کرد که مردم جهان از تنش بیزارند. من به‌عنوان کنشگر برای مسئله داخلی ایران تنش‌زدایی را بهتر می‌دانم، اما اینکه بگویم انتخابات آمریکا تأثیر تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت ما دارد، فکر نمی‌کنم این‌طور باشد. البته این هم از ضعف ما شده است که مدام نگاهمان به این باشد که مردم دیگر کشورها چه تصمیمی می‌گیرند؟ البته اینجا می‌گویند این‌طور نیست ولی واقعیت این است که کمابیش همین است و همین نقطه‌ضعف ماست؛ چراکه مسئله ما، مسئله داخلی است. در مصاحبه قبلی با «شرق» هم این نکته را قبلاً توضیح دادم که از سه‌گانه سیاست داخلی، اقتصاد و سیاست خارجی، سیاست خارجی، اصلاح سیاست خارجی ساده‌تر از همه باشد، اما بدون اصلاح سیاست داخلی، اصلاح در سیاست خارجی پایدار و عمیق نخواهد بود و مسئله اصلی ما تغییر در سیاست داخلی خودمان است.

استیفن والد، تحلیل‌گران معتبر آمریکایی، در مقاله‌ای ۱۰ نشانه از افت‌دراگرایی ترامپ را برمی‌شمارد که عبارت بودند از تلاش سیستماتیک برای ارباب رسانه‌ها، ایجاد شبکه رسمی رسانه‌ای طرفدار ترامپ، سیاسی‌کردن خدمات نظامی‌گارد ملی یا نهادهای امنیتی، استفاده از نظارت دولت علیه مخالفان سیاسی، استفاده از قدرت برای پاداش و مجازات دوستان و دشمنان، اعمال نفوذ در دیوان عالی، اجرای قانون فقط برای یک طرف، جعل سیستم (تقلب در انتخابات)، تجربه ترساندن مردم و شیطان‌داستن مخالفان. تحلیلگر سیاست داخلی ایران الزاما نباید حتما این مقاله را خوانده باشد تا در جریان این اتفاقات قرار گیرد؛ همین عناوین تجربه تاریخی او را تحریک می‌کند تا به مشابهت‌هایی دست یابد. چکیده عناوین را می‌توان در یک گزاره خلاصه کرد؛ سوءاستفاده از قدرت. شاید اگر ترامپ نمی‌آمد، به‌راحتی نمی‌شد باور کرد در کشوری که حرف اول و آخرش احترام به دموکراسی است، چنین تصمیماتی هم دور از ذهن نیست. کاری به آمریکا ندارم، با چنین مشابهت‌هایی، ما برای حفظ احیای همین دموکراسی نمی‌بند داخل کشورمان چه باید بکنیم؟

مولوی حکایتی دارد به این مضمون که مردی را برای به‌خاک‌سیاری به گورستان می‌برند. بازماندگانش پشت سر تابوت گریه می‌کردند و می‌گفتند خدایا پدرمان را به جایی تارک و نمور می‌برند، جایی که هیچ خبر از مور و موریانه به مار، نه آب و غذا هست و نه هیچ چیز دیگر، نور نیست و سرد است. پسر فقیری که همراه پدرش شاهد ماجرا بود، خطاب به پدرش گفت مگر این جنازه را به خانه ما می‌برند؟ قضیه ترامپ هم این‌طور است. ۱۰ گزاره‌ای که شمردید، برای ما به‌عنوان یک ایرانی حساسیت ایجاد می‌کند. البته باور نمی‌کنم اتفاقاتی مثل آمدن ترامپ بدون هیچ پیش‌زمینه اجتماعی بتواند شکل بگیرد؛ اینها حتما ریشه در ساختارها و موازنه قوای اجتماعی دارد. هنوز هم ترامپ رای درخو توجه ثابّی دارد که با این همه دروغ، دغل‌بازی و لجن‌پراکنی این حداقل آرایش تکان نمی‌خورد. مطمئنا جامعه آمریکا به وضعیت دوقطبی خطرناکی رسیده که به هر حال اتفاقی نبوده و حتما در بطن جامعه ایالات متحده تحولاتی رخ داده که به اینجا رسیده است. این را باید صاحب‌نظران آشنا به جامعه آمریکایی توضیح دهند. اما نکته این است که ما هم باید به این ریشه‌ها توجه کنیم و اینکه چه اتفاقاتی باید در زمینه موازنه قوای سیاسی و اجتماعی رخ دهد که اینها دچار عوارضی که شما به درستی برشمردید، نشویند. به نظر نیازمند گفت‌وگوی صریح‌تر میان روشنفکران و کنشگران ایرانی هستیم. باید این‌دختن را کنار بگذاریم که گروهی می‌تواند گروه دیگر را حذف کند.

متأسفانه در فضای دوقطبیِ این اتفاق می‌افتد و همه فکر می‌کنند با حذف یک گروه، مملکت کل‌وبلبل می‌شود. اما بعد از تحمل هزینه‌های بسیار، وقتی این اتفاق می‌افتد، تازه معلوم می‌شود که بدتر از قبل شده است. این اولین چیزی است که همه باید به آن برسیم. وقتی حذف را کنار بگذاریم، ادبیاتمان متفاوت می‌شود، نگاهمان و حتی تحلیل‌هایمان از رفتارهای هم‌دیگر هم متفاوت می‌شود. اجازه دهیم دیدگاه ما را بگویم. می‌توانیم خیلی از به‌عنوان ظالم معرفی کنیم

اما همیشه فکر کرده‌ام که می‌توانیم جور دیگری هم نگاه کنیم. به این معنا که آنها هم به نحوی قربانی هستند. اگر این‌طور نگاه کنیم، کینه و نفرت از بین می‌رود و رفتار و نگاهمان به مسائل تا حدی متفاوت می‌شود. آن موقع تغییر شرایط برایمان اهمیت بیشتری پیدا می‌کند تا تغییر افراد. کسی که بیرون از ساخت قدرت است، به‌راحتی می‌تواند در دفاع از آزادی حرف بزند ولی وقتی همین آدم در ساخت قدرت باشد، هیچ تضمینی نیست بدتر از کسانی که هستند عمل نکنند. بنابراین با تغییر جایگاه افراد، نمی‌توان تحول چندانی در جامعه ایجاد کرد. آنچه مهم است تحول در ساختار است. باید بگویم این ساختارها چیست؟ به نظر من بحث مفصلی باید در سه حوزه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی صورت گیرد. باید با تک‌تک این عوامل و تحولات آنها آشنا شویم و به توافق برسیم و در این چارچوب عمل کنیم.

این گفت‌وگو مسئولزم نگاه مشترک همه نیروها به برخی از اصول و ویژگی‌هاست. اخیرا این نکات را نوشتم‌ام و سعی می‌کنم به‌طور خلاصه به آنها اشاره کنم. هر نیرویی به‌ویژه اگر اصولگرایان این‌س موارد را نادرست می‌دانند، بسیار خوب خواهد بود که با ذکر شواهد و دلایل آن را رد کنند. در غیر این صورت بد نیست که تجدیدنظری در روند موجود کشور صورت گیرد؛ زیرا سرنوشت و پایان هر ساستی که این ویژگی‌ها را دارد، محکوم به شکست است.

ویژگی‌ای که تقریبا در اکثر اظهارات هر دو طرف و به‌ویژه اصولگرایان و مواضع آنان دیده می‌شود و اخیرا به طرح‌های مجلس نیز رسیده است، سیاست «ستیز» یا تقابل و حذف است. تقابل و شدت عمل و گفتار در سیاست خارجی، در تقابل با دولت و در تقابل با نیروهای سیاسی و اجتماعی دیگر. با اطمینان می‌شود گفت در گفتار و کردار غالب آنان، کمتر جمله‌ای پیدا می‌شود که در آن نوعی ستیزه‌جویی یا دشمنی با تقابل دیده نشود. از منظر آنان دیگران در هر قالبی که باشند، نوعی دشمنی و خطر تلقی می‌شوند. جالب اینکه تگرش مزبور در عمل تعمیم داده می‌شود و به‌نوعی گریبان خودشان را نیز می‌گیرد و با هم‌فکران خود نیز همین‌گونه برخورد می‌کنند، زیرا این تگرش به اخلاق و فهم ثانویه یک نیروی سیاسی تبدیل می‌شود و اقتضای طبیعت یا سیاست آنان می‌شود. همه رویدادها و مواضع را ذیل و در چارچوب سیاه و سفید تحلیل می‌کنند. اگر ما نه نیستی پس علیه من هستی و باید حذف شوی. این فرایند را با تعبیر تقسیم بر دو می‌توان توصیف کرد که در هر مرحله باید عده‌ای را حذف و از قطار پیاده کرد. این ویژگی از یک‌سو در ساخت قدرت قابل‌دیدن است و از سوی دیگر در ادبیات مخالفان افراطی محسوس دیده می‌شود.

آنچه می‌توانم در این مصاحبه محدود بگویم، این است که کینه، نفرت و ادبیات خشن را باید کنار بگذاریم و ایمان داشته باشیم که این شرایط نمی‌تواند با این سیاست ادامه پیدا کند، نه به این دلیل که ما بخواییم آن را بازداریم بلکه این‌ وضعیتنی نیست که حتی در شرایط عادی هم بتوانان آن را تحمل کرد و تا پانی ادامه داد. مشکل این است که قبل از آن وارد درگیری و خشونت نشویم. اگر همین یک مورد را بپذیریم و در سوردش توافق کنیم، شاید بتوانیم در ادامه راه هم توافق جدی‌تری را در دستور کار قرار دهیم.

ما به دو نکته مهم اشاره کردید. اول اینکه ترامپ برخاسته از شرایط اجتماعی جامعه است، دوم اینکه جامعه آمریکا دوقطبی شده است و این‌گونه شرح دادید که گویا در جامعه ایران نیز نوعی دوقطبی وجود دارد، البته این استنباط منن از حرف‌های شماست. به نظر جامعه ما از حالت دوقطبی خارج شده است یا حداقل از شکل سنتی آن یعنی رقابت بین دو قطب اصلاح‌طلب و اصولگر، در جامعه کنونی ما هیچ‌کدام از جناح‌های سیاسی دست بالا را ندارند بلکه دست بالا را طبقات تهیدست و بخش عده‌ای از طبقه متوسط دارند که از جناح‌های سیاسی و وعده دولت‌هایی که روی کار آمده‌اند خبری ندیده‌اند. اگر بخواهیم صورت‌بندی کلی از جامعه کنونی ایران به دست بدهیم، می‌توانیم از جامعه سیال نام ببریم؛ جامعه‌ای که گروه‌های اجتماعی آن به دلایل مختلفی می‌توانند جز، طبقات ناهمنام باشند، حتی در برخی موارد بدون هیچ منافع استراتژیک، فقط به این دلیل که یک درد مشترک دارند؛ بی‌عدالتی. شما بهتر از من می‌دانید بی‌عدالتی برای طبقه تهیدست ناشن نام شب و برای طبقه متوسط نام ناشن نان شب و منزلت آزادرفته است. نمی‌خواهم بگویم طبقه فرودست به منزلت خود حساسیت ندارد. اتفاقا فشار روی طبقه فرودست در چند دهه گذشته به قدری افزایش پیدا کرده که آنان به این آگاهی انتقادی رسیده‌اند که در کنار عدالت اقتصادی، عدالت در برابری فرصت‌ها هم باید باشد. نکته اساسی این است که هیچ‌یک از جناح‌های داخلی این دو طبقه را نمایندگی نمی‌کنند. شاید اگر انتخابات آمریکا برای کنشگران سیاسی ایران این‌قدر مهم شده است و آن را در سرنوشت جامعه ما اثرگذار می‌دانند، به‌نوعی فراقتنی واهی باشد. سؤالم را تکرار می‌کنم؛ ارزیابی شما از جامعه کنونی ما چیست و چقدر انتخابات آمریکا می‌تواند در مسائل داخلی ما نقش داشته باشد.

برداشت‌تان از صحبت‌م را اصلاح می‌کنم. درباره بحث دوقطبی درست می‌فرمایید؛ ولی به این معنا نیست که دوقطبی اصلاح‌طلب و اصولگرا منظورم است. آنها در صد محدودی از جامعه را تشکیل می‌دهند یا نمایندگی می‌کنند. دوقطبی مدنظر فراتر

سیاست

گفت‌وگو با عباس عبدی

علیه سیاست ستیز



عباس عبدی، عضو مجلس شورای اسلامی

 	چیزی به انتخابات ۲۰۲۰ ریاست‌جمهوری آمریکا نمانده است؛ انتخاباتی که بیش از هر دوره دیگری هم‌زمان بر سرنوشت مردم آمریکا و خاورمیانه تأثیرگذار است؛ دو کاندیدای رئیس‌جمهوری، ترامپ و بایدن، با دو رویکرد تبعیض در جهت‌گیری‌ها باور دارند انتخابات آمریکا در مسائل ایران اثر دارد؛ اثری که جناح‌های سیاسی دیگر چندان به آن قائل نیستند یا هستند و بر زبان نمی‌آورند. در همین زمینه با عباس عبدی گفت‌وگویی کرده‌ایم که در ادامه می‌خوانید.	
احمد غلامی		

از این ماجراست و دوقطبی اصلاح‌طلب و اصولگرا در گذشته معنا داشته و غالب بوده است. این دو قطب حتی امروز هم نمی‌توانند عرصه سیاسی را بیش از ۳۰، ۴۰ درصد پوشش دهند؛ بنابراین به‌هیچ‌وجه منظورم از دوقطبی، به اصولگرا و اصلاح‌طلب محدود نیست؛ اما با قسمت‌دیگر تحلیل شما که بی‌عدالتی و تبعیض را مبنا می‌گیرد، مسئله دارم. آنچه شما به‌عنوان بی‌عدالتی و تبعیض می‌بینید – که هم واقعی است و هم خیلی مهم است – ریشه در یک ناهنجاری دیگر دارد. ریشه آن در ظلم نیست که بگویم یک‌عده با ظلم حق عده دیگری را می‌خورند. ظلم وصف تبعیض و بی‌عدالتی است. تناقض و دوقطبی اصلی در جامعه ما باید در دو محور سنت – مدرنیته و آزادی – استبداد جست‌وجو کرد که خودش را در قالب ناهنجاری‌های گوناگون از جمله تبعیض و بی‌عدالتی بازتاب می‌دهد. در یک جامعه برخوردار از آزادی بیان، مشارکت گسترده عمومی، برابری حقوقی و سیاسی، قاعدتا تبعیض و بی‌عدالتی مدنظر شما محلی از اعراب نخواهد داشت. در شرایط کنونی نه‌تنها به طبقات پایین و میانی، بلکه به طبقات بالا هم ظلم می‌شود یا دچار تبعیض می‌شوند. ممکن است افرادی با همه ثروت و تحصیلاتی که دارند، نتوانند در حوزه سیاست جامعه‌شان مشارکت داشته باشند. چطور می‌شود که وقتی می‌خواهند وزیر انتخاب کنند، مجبور می‌شوند باز هم بین چهار، پنج نفر محدود بگردند و به افرادی که قبلاً بوده‌اند، رجوع می‌کنند. معنایش این است که سیستم دچار فرسایش انسانی شده که ناشی از تبعیض‌هایی است که گفتم. فرسایش نیروی انسانی و حذف نظام‌مند افراد، آثارش را در سیاست خارجی، سیاست اقتصادی، فساد و سایر حوزه‌ها نشان می‌دهد. فرض کنید فقرا و آناهایی که فشار سنگین تورم روی دوش‌شان است، بخوادند امور را اصلاح کنند. چه چیزی را می‌خواهند اصلاح کنند؟ یک مقدار پول از یک‌عده بگیرند؟ اصلا پولی به این شکل وجود ندارد که بگیرند یا اگر بگیرند، مگر مسئله‌شان حل می‌شود. مسئله

در جای دیگری است که عرض کردم. اساسا این‌طور نیست که فکر کنیم کسی را که برای آزادی بیان، آزادی رسانه، پاسخ‌گویی حکومت، شفافیت و مشارکت عمومی تلاش می‌کند، می‌توانیم از طبقات فقیر که محتاجان نان شب‌شان هستند، جدا کنیم. آنها درواقع در خدمت به همین طبقات فقیر نیز رفتار می‌کنند؛ اما چرا به این روز رسیدیم؟ به دلیل اینکه اصلاحات مدنظر محقق نشده است. این نکته‌ای است که باید مورد توجه قرار گیرد. الان به‌هیچ‌وجه مسئله اصلی فقر و غنا نیست.

این‌طور نیست که ثروتمندان خون فقرا را می‌مکنند. مسئله اصلی ساختار ناکارآمدی است که ائتلاف منابع می‌کند. ثروتمندان هم دو جور هستند. عده‌ای ثروتمند رانتی هستند که اساسا نامرئی‌اند، می‌خورند و می‌برند؛ اما شما آنها را نمی‌بینید. آنان از این وضع سود می‌برند؛ ولی عده دیگری از ثروتمندان از کار و کوشش فرقی ندارند و خلاق و تولیدکننده هستند، آنها هم در این مملکت ضربه می‌بینند. آنها در جامعه فقیر چه سودی می‌برند؟ جز بدبختی و فلاکت چیزی نصیب کسی نخواهد شد. اینجاست که با ویژگی منفی دیگر و غالب یعنی ویژگی «توزیع‌محور» مواجه می‌شویم. ویژگی دوم را می‌توان سیاست «توزیع‌محور» در برابر سیاست «تولیدمحور» تعریف کرد. در همین چند ماه گذشته اگر نگاه کنیم، همه بحث‌ها این است که امکانات موجود را چگونه تقسیم کنیم یا بفروشیم؟ یارانه‌ها، خودرو، پول و… به طور قطع سیاست توزیعی باید عادلانه باشد؛ ولی درحال این سیاست در مقایسه با سیاست تولیدمحور باید فرعی و مکمل باشد. در غیراین‌صورت ما با کوچک‌شدن کیک اقتصاد کشور چه فرقی دارد که

این‌طور نگاه نمی‌کنم. جامعه برایش متشکل از افراد است. فقر برای او مسئله اخلاقی است و نه ساختاری. فقیر هم که زیاد باشد، برایش مسئله‌ای نیست. فووش این است که از طریق مواسات به او کمک می‌شود. در مدیریت نیز این تفاوت میان دو نگاه بسیار واضح و روشن است. یک نیروی مدرن وقتی به مسئله اقتصاد می‌پردازد، کل نگاهش متفاوت است با نیرویی که سنتی به‌ماچرا نگاه می‌کند. این در همه حوزه‌ها هست، نه فقط در اقتصاد. مثالی واضح‌تر می‌زنم که مهم است. برای یک نیروی سنتی، زن، موجود درجه دو محسوب می‌شود و نقش مهمی در جامعه ندارد. فقط وظیفه خانه‌داری و زاد و ولد را برعهده دارد و این نگاه یکی از عوامل کلیدی رشد اقتصادی ایران است. درحالی‌که این نیروی مدرن می‌داند زن و مرد در این قضیه فرقی ندارند و هرکدام نیمی از موتور توسعه هستند. به هر میزانی که شرایط اجتماعی برای‌شان امکان رشد را فراهم کند، نقش خواهند داشت. به‌همین‌دلیل می‌دانم باید زمینه اجتماعی را برای زن فراهم کند تا رشد و ارتقا یافته و حضور مؤثر در اجتماع داشته باشد. تفاوت این دو نگاه در وضعیتی است که رشد اقتصادی و همین‌طور سیاست خارجی بسیار تعیین‌کننده است. یک نیروی

مدرن می‌داند که همبستگی جهانی متفاوت از گذشته است. حتی استقلال، مفهومی متفاوت از گذشته دارد، تعامل با نهادهای بین‌المللی، بسیج نیروها در قالب نهادهای مدنی، همه معرف تفاوت‌هایی است که بین این دو فرهنگ و تگرش وجود دارد و روی توسعه اقتصادی اثر می‌گذارد. در بحث آزادی و استبداد هم همین دوگانه به شکل دیگری وجود دارد. در یک نظام استبدادی مدیریت‌ها براساس ارادت‌سالاری به افراد، توزیع رانت، فقدان صلاحیت‌های حرفه‌ای و فقدان شفافیت و پاسخ‌گویی شکل می‌گیرد. همه اینها زمینه را برای اتدی رشد اقتصادی و حتی برعکس‌شدن آن فراهم می‌کند. در یک نظام استبدادی شما ریسک‌های بالایی را تجربه می‌کنید که به‌هیچ‌وجه در یک جامعه مدرن پذیرفته نیست؛ بنابراین هم آزادی و هم مدرنیته به‌نوعی لازم و ملزوم یکدیگرند، در برابر استبداد یا سنت قرار می‌گیرند. البته در صحبت از این دوگانه منظور من این نیست که سنت باید از بین برود یا به آزادی حداکثری برسیم. اگر این دوگانه‌ها در چارچوبی به نسبت رقابتی شکل بگیرند، در نقاط بهینه‌ای با هم سازش می‌کنند و جامعه در آن نقطه بهتر می‌تواند به جلو حرکت کند؛ اما وقتی مبانی‌شان ستیز باشد و نخواهند هم‌دیگر را تحمل کنند و به هر قیمتی هم‌دیگر را حذف کنند، خشونت، فقر، تبعیض، بی‌عدالتی و همه موارد دیگر به وجود می‌آید.

ویژگی دیگر که تمایز این دو نگاه را نشان می‌دهد، اصرار بر «محدودیت‌ها» به جای آزادی و خلاقیت‌ها است. در نگاه مدرن، همبستگی اجتماعی مبتنی بر تمایز و تفاوت است. اینکه ما با دیگران و دیگران با ما فرق دارند، موجب کدورت و دشمنی نمی‌شود. ما می‌توانیم مکمل هم و موجب همبستگی بیشتر باشیم. اینکه افراد متفاوت فکر می‌کنند، نقطه ضعف یک جامعه مدرن نیست. اینکه حتی ارزش‌های متفاوتی را کامیابش داشته یا تبلیغ کنند، نقطه ضعف نیست. تمایزها براساس ملیت، نژاد، رنگ و پوست شکل نمی‌گیرد؛ بلکه همه می‌توانند مبنای یک اتحاد و همبستگی جدید تلقی شود. درحالی‌که نگاه سنتی کاملا متفاوت است و همه را یک شکل می‌خواهد، همه یک‌جور ببوشند، یک‌جور نگاه کنند. کلاا همبستگی مکانیکی می‌خواهد که با واقعیت‌های جامعه مدرن سازگاری ندارد.

«منمون از توضیح‌تان؛ اما اینجا نکته دیگری هم مغفول ماند. اینکه نگفتید وضعیت جامعه کنونی ایران چگونه است، من از جامعه سیال نام بردم و چون فعلاکسی در آن دست بالا را ندارد، اپوزیسیون تلاش می‌کند از این خلا هژمونیک داخلی استفاده کرده و نیروهای اجتماعی ایران را سازماندهی کند. به نظرهم زمان و مکان را درست تشخیص داده‌اند؛ اما فکر می‌کنم چر زمان و مکان مناسب، برای سازماندهی به عوامل دیگری هم نیاز است. نظر شما چیست؟

اینکه اپوزیسیون دنبال چنین چیزی هست، قبلا هم بوده و طبیعی است. ممکن است الان به لحاظ مخالفت‌هایی که در داخل با سیاست‌های موجود وجود دارد و دسترسی بهتر به رسانه، شرایطی را برای‌شان فراهم کرده که بتوانند بهتر فکر و برنامه‌ریزی کنند؛ اما همان‌طور که شما هم گفتید، اینها کفایت نمی‌کند و نکات دیگری هم مثل چشم‌انداز باید وجود داشته باشد. می‌دانیم که هیچ‌کدام از آن نیروها هیچ چشم‌انداز روشنی را ترسیم نمی‌کنند؛ حتی اگر ترسیم کنند، توضیح نمی‌دهند که این سیاست‌ها چرا به ضمانتی و به چه قیمتی قرار است به دست بیاید. تقریبا در هیچ‌کدام از مطالب‌شان ندیده‌ام. همه‌اش نفی وضعیت موجود است. البته در نفی وضعیت موجود اتفاق نظر هست. حتی در ساخت قدرت هم درباره وضع موجود اعتراض وجود دارد؛ اما درباره اینکه وضع جامعه چگونه است، نمی‌دانم تعریف شما چیست. جامعه‌شان چیست. آنچه می‌توانم بگویم، این است که در غلیان جو حیرت، سرگردانی و ناامیدی و اینکه هیچ‌کس هیچ ایده‌ای ندارد، وجود نوعی بن‌بست حس می‌شود. این حس در ابتدا به نظر منفی می‌آید و طبعاً همه همین‌طور است؛ اما واقعیت این است که می‌تواند فشار را به همه نیروها اضافه کند تا بلکه به اجماع و تقاهم برای عبور از این وضعیت برسند. من با اینکه نیروها شناور هستند و هرکسی می‌تواند آنها را جذب کند، خیلی موافق نیستم. مهم این است که کسانی بتوانند چشم‌انداز روشن و امیدبخشی را نشان دهند که عبور از وضع موجود به آن چشم‌انداز هم خیلی پرهزینه و پربریک نباشد.

هنوز هیچ نیروی مسلطی این را ارائه نکرده ولی تصور این است که هرچه جلوتر می‌رویم، بن‌بست‌ها از درون هم بیشتر می‌شود و زمینه برای رسیدن به چنین احتمالی احتمالا بیشتر خواهد شد. آقای مصاحبه‌مقدم در صحبت‌های اخیرش به چهار، پنج سال گذشته اعتراض شدید بلکه به مجموعه سیاسی، دو سال گذشته معترض است و فکر می‌کند با این وضع نمی‌توان ادامه داد. در این مدت چهار رئیس‌جمهور با گرایش‌های کاملا متفاوت آمده‌اند، اما ایشان همه اینها را یک‌کاسه می‌کند؛ یعنی چیزی فراتر از گرایش‌های متفاوت رؤسای جمهور در جامعه جاری است که مسیر حرکت را تعیین می‌کند. معتمد وضعیت‌ی که برای توصیف بهتر تصویر کردم، نیاز به همفکری و گفت‌وگوی بیشتر دارد.

بحث را ادامه می‌دهم. برای اینکه خوانندگان تصویر روشن‌تری از گفت‌وگو ما داشته باشند، از دو پاسخ اخیرتان استفاده کرده و توضیح مختصری می‌دهم. راستش تعریفشان از دودگانه‌های آزادی – دیکتاتوری و سنت – مدرنیته و ارتباط آن با عدالت

و بی‌عدالتی قانعم نکرد. به نظر نکات مهمی در این دواگانه‌سازی‌های شما مبهم ماند. همه مفاهیمی را که از آن نام بردید، می‌توان ذیل جامعه مدنی گنجانید یا حداقل برداشت من از تحلیل شما چنین بود. البته تعبیر جامعه مدنی ناپسند است، اما غلط نیست. وقتی از سنت و مدرنیته و ارتباط آن با عدالت حرف می‌زنیم، تلقی‌مان این است که بگوییم چه چیزهای ناعادلانه را سنت عادلانه می‌پندارد و چه چیزهای عادلانه را ناعادلانه قلمداد می‌کند. البته اشاره خیلی کوتاهی درباره جایگاه هر مرد در جامعه سنتی انجام دادید. اما این مثال دربرگیرندگی ندارد. مثلا ما در سنت چیزی به نام انصاف داریم. انصاف به معنای موثق هم در قضاوت و هم در اقتصاد کارکردی نسبی دارد. بگذریم که حالا بعضی موقع‌ها این انصاف از سوی صاحب‌منصبان دلبخواهی می‌شود. حالا این انصاف در مواجهه با دنیا مدرن چگونه تغییر شکل داده است. چه بر سرش آمده است. ما در مواجهه با سنت و مدرنیته چه چیزهایی را از دست داده‌ایم و چه چیزهایی را که قرار بود به دست بیاوریم، نتوانستیم به دست بیاوریم و چرا؟ درباره آزادی و استبداد هم همین است. آیا آزادی حتما منجر به عدالت می‌شود یا استبداد عاری از عدالت است؟ و چرا؟ اینها پرسش‌هایی است که در بحث ما به آنها پرداخته نشده و جای خالی آن محسوس است. اما درباره جامعه امروز ایران، اینکه همه جریان‌ها صرفا کارشان نفی وضعیت موجود است، اگرچه در ظاهر این درست به نظر می‌رسد، با کمی دقت بتوانیم بگوییم همه جناح‌های موجود، وضعیت موجود را نفی می‌کنند، فقر، تبعیض، بی‌عدالتی و همه اگر ارائه می‌دهند، حداقل افق‌های دوری را نشان می‌دهد. کاری ندارم این افق‌هایی که آنها نشان می‌دهند قدر واقعی و چقدر واهی است. اما نکته مهم این است که در شرایط و بزنگاه‌هایی همین چشم‌اندازهای واهی یا واقعی می‌توانند با مردم چفت‌وبست شوند و حرکتی را ایجاد کنند. سؤال مهم‌تر این است که آیا جریان‌های داخلی صرفا در اندیشه این هستند که نیروهای اپوزیسیون نمی‌توانند چشم‌اندازی ارائه دهند؟ اگر زمانی چشم‌اندازهای ارائه‌شده با مردم چفت‌وبست شدند، چه باید کرد؟ آیا نیروهای داخلی سیاسی ایران چشم‌اندازی دارند که شرایط مساعد و مناسبی آن را با توده‌های مردم چفت‌وبست کنند و این چشم‌اندازها چه مواردی می‌تواند باشد؟ اینها سؤال‌های مهمی است که متأسفانه به آنها پرداخته نشده است.

درباره بخش اول سؤالاتن عرض می‌کنم که تفاوت سنت و مدرنیته در همه حوزه‌ها هست. برای مثال در حوزه فلسفه حقوق، فلسفه حکومت، نظام قانون‌گذاری، مفهوم و مصداق جرم، حق حکومت‌کردن و… در نگاه سنتی همه اینها متفاوت از نگاه مدرن است. اگر من مثال زنان را رزم، برای این بود که دربرگیری آن زیاد است. شما چه چیزی را جرم می‌دانید و چه چیزی را نمی‌دانید. از چه مجازاتی با چه کیفیتی باید استفاده کنیم. حق انسان‌ها چگونه است، چه کسی حق حکومت‌کردن دارد. اینکه فلسفه حکومت هدایت‌کردن مردم است یا حاکمیت کارگزار مردم است؟ اینها دو جواب کاملا متفاوت دارند. حکومت از طرف مردم انتخاب می‌شود، بعد ادا دارد که می‌خواهد مردم را هدایت کند. این خودش متناقض است. وضعیت ایران محصول این تناقضات است که در قانون اساسی، اندیشه و خبلی چیزهای دیگر وجود دارد و این تناقض بین بخشی از نگاه سنت و مدرنیته هست و البته در عمل آن بخش سنت در ساخت قدرت دست بالا را می‌گیرد و می‌خواهد با یک ماشین پر از تناقضات راه برود و لک‌ولک را هدایت کند. اما نمی‌تواند. این تناقضات در مقاطعی خودش را شدیداً بروز می‌دهد. بنابراین اگر بخوایم درباره همه این موارد صحبت کنیم، باید بینیم تفاوت این دو نگاه چیست و چگونه خودش را در وضعیت عمومی و اداره کشور بازتاب می‌دهد و چگونه منجر به این بدبختی‌ها و فلاکت‌ها می‌شود. اما در مورد اینکه چشم‌اندازی موجود ندارد یا ممکن است چشم‌اندازها ضعیف باشند، مخالفتی با شما ندارم. فعلا کاره هم به اپوزیسیون داخل و خارج ندارم و این تفکیک را انجام نمی‌دهم؛ حداقل در بحث امروز‌مان نمی‌خواهم تفکیک کنم. هرکس بتواند چشم‌اندازی را نشان دهد، حتی کسی که در ساخت قدرت است، بیشتر از جانب مردم تحول گرفته خواهد شد؛ مشروط بر اینکه بتواند چشم‌اندازی با قابلیت اجرایی ارائه کند. حال اگر ارائه کرد، ما هم حمایت می‌کنیم و اگر نقد داشتیم، می‌گوییم. اگر بتوانیم خودمان یا دیگران این چشم‌انداز را ارائه دهیم، باید انجام دهیم. اما بسا وضعیتی که برای اصلاح‌طلبان به وجود آمده و با انسدادی که در ساخت سیاسی شکل گرفته، خیلی سخت است که اصلاح‌طلبان در داخل بتوانند چنین چشم‌اندازی را فعلا ارائه کنند. نه خودش را، آمادگی‌اش را دارند و نه افق گسترده‌ای پیش‌روی آنان وجود دارد که بتوانند در این چارچوب چشم‌اندازی را ارائه کنند. شخصا ناامید نیستم و به نظر من انسداد و رکود می‌تواند مقدمه گشایش‌های جدید باشد. در باب تفاوت دو نگاه سنت و مدرنیته می‌توانم درباره جرم، مجازات، فلسفه حقوق و فلسفه حکومت توضیح دهم که تفاوت‌ها چیست و آثارش چگونه است. سنت کلا از رویه بیعت نگاه می‌کند، درحالی‌که مدرنیته موضوع مجازات، تکلیف و حقوق و مجموعه سیاست توضیح دهم. در بیشتر مجازات‌های ترمیمی را ترجیح می‌دهند. در نظام مدیریتی روابط با جهان خارج نیز این تفاوت‌ها را می‌توان تک‌تک توضیح داد.